



کلاف

ضمیمه نوجوان

شماره ۴۵ ■ ۲ بهمن ۱۳۹۹

نوجوان
کلاف



ما انتخاب هایمان هستیم!

۱۸ سالگی آدم یک خصوصیت جالب دارد و آن هم حس اولین حضور پای صندوق رای است. حس می کنی می توانی یک جا میخ تصمیمت را محکم بکوبی؟ آن هم روی پیشانی کشورت! ولی اساسی ترین مساله این است که ملاک انتخاب تصمیم آدم چه باشد. حرف مردم و رسانه های این طرف و آن طرف یا تحقیق و پرس و جو. اگر هرکس بداند بایک تصمیم ظاهرا شخصی چگونه می تواند مسیر سرنوشت چندین هزار آدم را تغییر دهد و باعث چه اتفاقاتی شود، کمی بیشتر برای انتخاب هایش وقت می داشت. اشاره می کنن زیاد جدی شدم! خلاصه که توصیه می کنم فیلم اثر پروانه ای رو ببینین و توی فضای مجازی دنبال جواباتون نگردین.



حالا چی بپوشم؟!

به نظر نویسنده اگر نوجوانه را بخواهیم جمع کنیم و کلا دور کار رسانه را خط بکشیم اولویت بعدی همین حالا چی بپوشم خودمان، یعنی مدولباس نوجوان است؛ پوششی که معلوم نیست از کدام ور مرز وارد شده و کلا هرچه فرهنگ ایرانی است را برده زیر سوال و کسی هم نگران این حجم از زیر سوال ماندگی پوشش نوجوان امروزی نیست. این هم یکی از غصه های ما درباره چالش های این نسل است که اهمیت یک موضوع پرطمطراق کلاف را داشت و دارم تصور می کنم در چند سال آینده از میراث ملی کشورها فقط عکس های داغونی به جامی ماند که چون شخص درون عکس زشت افتاده به هیچکس نشانش نمی دهد و این چنین لباس و روبندهای جنوبی ها و کیمونوهای ژاپنی ها و بادبزنی های قرمز چینی ها به تاریخ برچسب می شود و همه جای دنیا مثل هم شلوارلی و هودی می پوشیم. شما نگران نیستین آیا؟ الان همه جای دنیا لباسشون شبیه همه!



نیمرخ ها

به خاطر اهمیت حاج قاسم و کلاف مربوط به ایشان، جلد جذاب و پرورنده جنجالی «سهم نوجوانان از رسانه ملی» برگزیده یک سال نوجوانه نشده. اما هیچ وقت فکر نمی کردیم بعد از گذشت چند ماه موضوع پرداختن به برنامه های حوزه نوجوان در مرداد ماه، برای مجلس آنقدر مهم جلوه کند که این مساله در صحن علنی بازگو و از رسانه ملی مطالبه شود. همچنان هم در پوست خود نمی گنجیم که این همه تلاش برای اهمیت قائل شدن برای برنامه های تلویزیونی مخصوص به نوجوانه و تفکیک قائل شدن نسبت به کودک بالاخره جواب داد و بودند کسانی که نسبت به این مساله حساس شدند. این جلد با دفعه عکاسی و در آخر کلا عوض شد! اینم اندر مکافات های تایید نکردن عکس جلد توسط حضرت آقای «معاون ضمائم».



ما گودزیلا نیستیم!

شماره اول را باید با لقب محبوب نوجوان ها یعنی گودزیلا شروع می کردیم و توضیحات مختصری درمورد خود نوجوان ها از زبان خودشان. چقدر ذوق داشتیم برای شروع نوجوانه و برای پیدا کردن عکس ازدها کوچولوهای بانمک از سایت های خارجی برای اولین دو صفحه کلاف. وسط خاک و خل تعمیرات دفتر جام جم با هزار امید و آرزو تیتیزدیم؛ ما گودزیلا نیستیم تا بلکه باورمان کنند و بفهمند حتی اگر شبیه شان باشیم و گاهی گودزیلا وارانه رفتار کنیم باز هم می توانیم آنقدر از نوجوانه خوب نگهداری کنیم که یک ساله شود. و حاصل تمام این اعتمادها شد چهل و پنج شماره و چهل و پنج کلاف پر قصه و پر حاشیه ای که شما فقط کمی از آن را خواندید.



من و خودم. بیوویی!

تنهایی از آن احساسات زیادی جریحه دار شده دوران نوجوانی است که نصف شب ها گلو آدم را می چسبد و اشک آدم را به مقادیر زیادی درمی آورد و چون سرانه مصرف دستمال کاغذی هنگام پاک کردن اشک و فین کردن پس از گریه به علت احساس تنهایی زیاد نوجوانان کشورمان بالا رفته بود و خطر آلودگی محیط زیست دم گوشمان بود، سازمان محیط زیست طی تماس تلفنی رسمی به دفتر نوجوانه به اهمیت این موضوع اشاره کرد و عاجزانه درخواست کرد تنهایی یکی از موضوعات کلاف باشد. یکی از بازخوردها و تاثیرات مهم پرداختن به مبحث تنهایی، کاهش مصرف چشمگیر دستمال و تخته شدن کار و کاسبی روان شناسان حوزه نوجوان بود. البته ما آزمون و خطا این مسخره نویسیای نویسنده واقعی بشه!



جوکر درون

آی آنهایی که وقتی جوکر را دیدید همزاد پنداری کرده، عکس پرو فایلی فضا های مجازی تان را عوض کرده، دیالوگ های جوکر را در بیوهایتان نوشتید و دادید روی تیشترت های تان مثل عکس جلد تصویر جوکر را چاپ کنند. نویسنده باید و نام شما کلاف طغیان یا همان جوکر درون را نوشت. البته درباره فیلم نقدی نگرد و تازه گفته است که طغیان خیلی خوب است اما مهم است با چه رویکرد و هدفی. صرفا از روی عصبانیت و خرابکاری و اصطلاحا طغیان پوچ یا طغیانی برای مطالبه گری و اعتراض به ناحقی! این جلد از نوجوانه اصلا سخت نبود چون کلا سرمی چرخونی همه جا عکس جوکر پره! پس بریم سراغ بعدی.



رها رها رها... من!

«لالوگا بالوگا هم آنقدر آزادی ندارد که شما با پوشش مورد علاقه خود و کت و کراوات در صحرای تردد کنید چه برسد به دهکده جهانی کنونی!» خط بالا گوشه ای از نگاه نویسنده و پژوهشگر نوجوانه درباره مفهوم غلط آزادی است؛ مفهومی که از شرق و غرب در باور خانواده ها در وهله اول و در وهله دوم در سخنرانی های هرروزه نوجوانان در کلاس پرورش ریسوخ کرده و کسی هم محض رضای خدا معنای دقیقش را به قول بعضیا نمی چورد یعنی همان نمی رود جست و جو کند و پیدا کند. این قفس که دست پسر سه هنوز گوشه اتاق آقای دبیره و من نمی دونم کی می خواد برش داره بیره خونشون!